

# ... از پی هیچ

## گفتمان قدیم ادبیات کودک: پیامدها، تضادها و کمبودها

○ حسین شیخ الاسلامی

نمی‌توان دارای جایگاه ثابت و مشخصی در ساختار کلی گفتمان‌های متفاوت جامعه دانست و کنش و واکنشش با گفتمان‌های دیگر (به جز گفتمان خلق ادبیات کودک)، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و غیرقابل تشخیص است.

پیامد دیگر این ویژگی، نوعی مهجوریت برای تئوری ادبیات کودک است: زیرا از سویی، به علت ضمیمه بودن این گفتمان، هیچ فاعلی ابتدا به ساکن نمی‌تواند وارد این گفتمان شود و از سویی، به علت انحصار راه‌های ورود به گفتمان از گفتمان‌های دیگر نیز کسی به این گفتمان وارد نمی‌شود.

۳) گفتیم که یکی از ابرروایت‌ها در گفتمان قدیم، دوگانه دانستن آثار ادبیات کودک است. همان‌گونه که در بخش نخست بیان کردیم، اساساً در این گفتمان کتاب‌ها به دو بخش فرهنگ‌ساز و کم‌فروش و هم‌چنین پرفروش، ولی از نظر فرهنگی مخرب تقسیم می‌شوند. در این جا قصد به چالش کشیدن این ابرروایت را نداریم. بلکه می‌کشیم بعضی از پیامدهای چنین آموزه‌ای را بازشناسی کنیم.

اولین پیامد چنین آموزه‌ای، جدایی مخاطب و منتقد است. وقتی سلیقه و خواست مخاطب، از نظر منتقد بی‌ارزش و گاه حتی شایسته توهین تلقی شود و از سویی ارزش نظریات و دیدگاه‌های منتقد نیز از سوی مخاطب با بی‌اعتنایی روبه‌رو گردد، می‌توان گفت فاصله منتقد و مخاطب، به حد خطرناکی رسیده است. ما متأسفانه در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، شاهد به حداکثر رسیدن این فاصله هستیم. همان‌گونه که در شش مقاله پیشین دیدیم، تقریباً تمام منتقدینی که آثار و دیدگاهشان مورد بررسی قرار گرفته بود، بر ناپسند بودن انگیزه‌های اقتصادی ناشرین و نویسندگان متفق‌القول بودند. این بدان معناست که منتقدین

بدین ترتیب، یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌ها به این گفتمان نحیف و تازه سال وارد شد و راه‌های ورود به این گفتمان، نه در خود گفتمان، بلکه در خارج از گفتمان قرار گرفت. به این ترتیب، شاید اعتبار این گفتمان تا حدود زیادی زیر سؤال رفت؛ چرا که این گفتمان فاقد سلسله مراتبی درون خود بود و برعکس، دقیقاً در سایه گفتمانی دیگر موجودیت می‌یافت و راه‌های ورود و کسب قدرت در آن، منوط به جایگاه سوژه گفتمان در گفتمانی دیگر بود. بنابراین، گفتمان فاقد جامعیت و خودبستگی شد و در واقع، هم‌چون ضمیمه‌ای بر گفتمان بزرگ‌تر، یعنی گفتمان خلق و تولید، تلقی می‌شد.

۲) اما در واقع این تمام ماجرا نیست. در ادامه نکته قبلی، باید خاطر نشان کرد که ادبیات کودک نیز بنابر اصرار دست‌اندرکاران آن می‌بایست هم‌چون قسمت و بخشی از ادبیات به معنای کلی آن تلقی شود. بنابراین، ادبیات کودک خود هم چون ضمیمه‌ای بر ادبیات بزرگسال تلقی می‌شود. این خود به تنهایی، اگر چه تئوری ادبیات کودک را به ضمیمه‌ای بر ضمیمه ادبیات کودک تبدیل می‌کند، مشکل اصلی زمانی مشخص می‌شود که به یاد بیاوریم ادبیات کودک و به تبع آن تئوری ادبیات کودک، از قواعد و اصولی تبعیت می‌کند که از اساس با شرایط و ویژگی‌های ادبیات در معنای عام آن متفاوت است.

به بیان دیگر، از یک سو ادبیات کودک و تئوری ادبیات کودک، ادعای همخوانی با ادبیات بزرگسال را دارد و از سوی دیگر، مسائل و مشکلات این دو با هم تفاوت‌هایی بنیادین دارند. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نوعی سردرگمی و بلاتکلیفی در تعیین جایگاه تئوری ادبیات کودک از یک سو و تردید در مسائل مهم تئوری ادبیات کودک از سوی دیگر است. درست به همین دلیل است که گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک را

در قسمت اول این مقاله، در باب ویژگی‌های گفتمان قدیم ادبیات کودک سخن گفتیم و به نظر می‌رسد که توانستیم تصویری کلی و اجمالی از وضعیت گفتمانی حاکم بر دنیای تئوری ادبیات کودک، به خوانندگان ارائه دهیم. در این قسمت سعی خواهیم کرد به عنوان بخش دوم و پایانی تحلیل گفتمانی ادبیات کودک، این گفتمان را به چالش کشیده، نقدی از آن ارائه کنیم. آن چه مهم است، شناسایی گفتمان قدیم ادبیات کودک، به عنوان دوره‌ای تاریخی است که آثار آن حتی تا امروز هم گهگاه در ادبیات کودک ما دیده می‌شود.

به هر حال، رویکرد انتقادی ما به گفتمان قدیم ادبیات کودک در سه بخش تبیین می‌شود. در بخش اول به پیامدهای این گفتمان خواهیم پرداخت و نتایج عملی حاکمیت این گفتمان بر دنیای تئوری ادبیات کودک را بررسی خواهیم کرد. در بخش دوم به بررسی تضادهای موجود در این گفتمان می‌پردازیم و تقابل عناصر مختلف گفتمانی را بررسی خواهیم کرد و در بخش سوم نیز کمبودهای ذاتی موجود در این گفتمان را برجسته کرده، حدود پیشرفت ممکن این گفتمان را مشخص خواهیم کرد و در انتها با بررسی نظری معنای از همپاشی یک گفتمان، امکان یا الزام فروپاشی گفتمان قدیم ادبیات کودک را بررسی خواهیم کرد.

### پیامدها

نتایج سلطه گفتمان قدیم ادبیات کودک را می‌توان در این موارد بی‌گیری کرد.

۱) گفتیم اعتبار گزاره‌ها در گفتمان نقد ادبیات کودک، نه به منطوق موجود در گزاره‌ها، بلکه به اعتبار صادرکننده گزاره، آن هم در گفتمانی دیگر (خلق و یا سخت‌افزار، منوط بود. به این معنا که آن چه در نظر اول برای صادق دانسته شدن یک گزاره مورد توجه قرار می‌گرفت، گوینده جمله بود و نه خود گزاره به تنهایی.

گفتمان قدیم، علناً از ناشران می‌خواستند به سلیقه مخاطب و سود بیشتر خود فکر نکنند و در عوض، به فکر معیارهایی باشند که آنان برای اثر ارزشمند تعیین می‌کنند. پیامد دیگر این آموزه، محروم کردن گفتمان از بررسی آثار و امکاناتی است که می‌تواند افق‌هایی جدید را به روی آن باز کند. به تبع قبول چنین آموزه‌ای، درصد بالایی از آثار پرفروش از حیثه بررسی علمی و دقیق کنار گذاشته می‌شود. بدین ترتیب، این آثار که ممکن است نکات تازه‌ای برای مطرح کردن داشته باشند، برای همیشه نادیده انگاشته می‌شوند. شاید بهترین نمونه عینی این مسئله، سری داستان‌های «حسنی» باشد. همه اذعان داریم که با این مجموعه، به عنوان نمونه نوعی کتاب‌های بازاری برخورد می‌شود و باز شاهدیم که علی‌رغم فروش تکان‌دهنده آن در بیست سال اخیر، هنوز هم کسی جرأت بررسی کامل و دقیق آن را به خود نداده است. سوالی که مطرح می‌شود، این است که این مجموعه، چه ویژگی‌هایی داشته که تا این حد مورد اقبال عمومی قرار گرفته است و آیا بازشناسی این نکات، برای گفتمان تئوری و نقد ادبیات کودک مفید نیست؟ برخوردی که در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک با این دسته از آثار می‌شد، برخوردی سرکوبگرانه و شدید بود. همان‌گونه که دیدیم، حتی برخی از منتقدان بزرگ ادبیات کودک (هم‌چون نادر ابراهیمی و یا مصطفی رحماندوست)، این آثار را از حیثه ادبیات کودک خارج می‌کردند و از درگیر شدن با آن‌ها حذر داشتند.

در جزوه‌ای که به عنوان ضوابط نشر کتاب کودک، در وزارت ارشاد به کار گرفته می‌شود نیز سعی شده است کتاب‌هایی که با معیارهای منتقد پسند تطابق ندارند، از گردونه نشر خارج شوند.

و بالاخره این آموزه باعث می‌شود که نوعی خودسانسوری در آثار نویسندگان ادبیات کودک به وجود آید. بدین معنا که آنان که مورد تأیید منتقدین هستند، سعی خواهند کرد از به کار بردن مولفه‌های عامه پسند در کارهایشان بپرهیزند و در واقع، تأیید منتقدان را با اقبال مخاطب معاوضه می‌کنند و از سوی دیگر، نویسنده پرفروش که مطمئن است به هیچ عنوان مورد تأیید منتقدین قرار نخواهد گرفت، به اقتصاد بازار تکیه می‌زند و سعی خواهد کرد هر چه بیشتر کتاب‌هایی

پرفروش تولید و به بازار عرضه کند.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد حتی تأمین نظر منتقدان هم از این راه غیرممکن خواهد بود و تا وقتی باب گفت‌وگو میان این دو قطب ادبیات کودک افتتاح نشود، این دو جریان هر یک به راه خود ادامه خواهند داد و با استفاده از رانت‌های ویژه خود (که سهم نویسندگان پرفروش بازار و نیز نویسندگان منتقدپسند دولت است) پیش خواهند رفت.

۴) پیامد آفرینی که در این مقاله فرصت سخن گفتن از آن هست، نتایجی است که از ارجاع گزاره برای صدق و کذب، به صادرکننده گزاره ناشی می‌شود. همان‌گونه که در بخش نخست مقاله نیز اشاره کردیم، تعیین این چنینی صدق و کذب گزاره‌ها باعث می‌شود که ردگزاره، به معنای انکار موقعیت صادرکننده در گفتمان تلقی شود. به این ترتیب؛ تمرکز گفت و گو از مصداق گزاره‌ها خارج شده، به سوی صادرکننده میل می‌کند.

شاید نخستین پیامد این جریان، به وجود آمدن انبوهی از جدل‌ها باشد که در همان حال، حاوی بی‌ربطترین مسائل نسبت به موضوع جدل باشند. ما در بیست سال اخیر شاهد جنجال‌هایی بودیم که عاقبت، به بررسی «سوابق تاریک» افراد می‌انجامید و طرفین دعوا بیش از آن که بکوشند صدق و کذب گزاره موضوع بحث را مشخص کنند، سعی کرده‌اند اعتبار طرف مقابل را زیر سؤال ببرند (به علت شرایط جامعه از ذکر مثال‌ها معذورم!).

البته این با توجه به شرایط گفتمان، طبیعی است. اصولاً در این گفتمان، همان‌گونه که پیش از این توضیح دادیم، برای اثبات کذب یک گزاره کافی است اعتبار صادرکننده آن زیر سؤال رود.

بنابراین ما شاهد متون فراوانی هستیم که اگر چه بیشتر سویه‌های اطلاعاتی و حتی تاریخی دارند، در گفتمان تئوری ادبیات کودک جای گرفته‌اند و در قسمت آثار مربوط به تئوری ادبیات کودک طبقه‌بندی می‌شوند. این ما را به سوی دومین و مخرب‌ترین پیامد چنین روش صدق و کذبی راهنمایی می‌کند. در واقع، این روش باعث می‌شود مرزها و حدود و ثغور گفتمان محو و هر گزاره‌ای بتواند وارد این گفتمان شود. همان‌گونه که در بخش کمبودها و فروپاشی گفتمان

خواهیم گفت، یکی از بزرگ‌ترین عوامل فروپاشی از درون این گفتمان، همین مبحث صدق و کذب در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک است.

### تضادها

در این بخش سعی خواهیم کرد تضادهای موجود در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک را بازشناسی کنیم. برای تسهیل در این امر و نظم بخشیدن به مقاله، این تضادها را به دو بخش تقسیم می‌کنیم. بخش اول، تضادهایی است که این گفتمان با حیثه بزرگ‌تر خود، یعنی گفتمان کلی بحث تئوریک جامعه دارد. به این معنا که به هر حال حیثه بحث نظری در باب ادبیات کودک نیز تابعی از شرایط کلی بحث نظری است و اگر چه نمی‌توان به این حیثه کلی، عنوان گفتمان داد، به هر حال سیستمی ارزشی بر آن حکم می‌راند که بر گفتمان‌های کوچک‌تر بی‌تأثیر نیست.

بحث بازشناسی این حیثه کلی، تلاشی فراوان و طاقت‌فرسا می‌طلبد که دانش و فرصت نگارنده، اجازه چنین مطالعه‌ای را به وی نمی‌دهد. به همین سبب، در این بخش فقط به ویژگی‌هایی اشاره خواهیم کرد که به اذعان بزرگان گفتمان مذکور، با این گفتمان تضاد دارند. در بخش دوم نیز تضادهای درونی گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### تضادهای بیرونی

الف) اولین تضاد مهمی که بین ویژگی‌های این گفتمان و اصول حیثه مباحث تئوریک در کل جامعه دارد، ناشی از شیوه مقبولیت گزاره‌ها در این گفتمان و پیامدهای آن است. دوباره گویی پیامدهای این گونه مشروعیت بخشی، چندان جایی ندارد و طبیعی است بحث از اعتبار نویسنده به جای اعتبار نوشتار و هم‌چنین طرح مباحث خصومت‌انگیز که حتی گاه کار را به دشنام نیز می‌کشیدند، تضادی اساسی با آن چه می‌توان اخلاق عمومی گفت‌وگو نامید، دارد و این تضاد که متأسفانه از یکی از ذاتیات گفتمان سرچشمه می‌گیرد، به نظر نمی‌رسد که فروکش کند.

اما نظر بزرگان این گفتمان، غیر از این است. همان‌گونه که در مقالات پیشین اشاره کردیم، کسانی هم‌چون رهگذر، حجویانی و رحماندوست مصرانه قائل به نوعی از نقد و گفت‌وگو بودند که گاه آن را نقد دلسوزانه و گاه نقد آموزشی خوانده‌اند (برای پرهیز از

زیاده‌گویی در مورد مصادیق و واگوویه‌ها، دوستان را به مقالات پیشین ارجاع می‌دهم). آن گونه که این دوستان مطرح می‌کردند، نقد آموزشی و دلسوزانه نقدی است که در آن، منتقد می‌کوشد نویسنده و یا به هر حال طرف گفت‌وگو را راهنمایی و هدایت کند.

فضای نقد آموزشی، فضایی مفاهمه‌انگیز و دوستانه است که هیچ یک از دو طرف، سعی در انکار دیگری ندارد، اما در مقابل، نقد غیرآموزشی و غیردلسوزانه، نقدی است که مشخصاً به قصد مچ‌گیری و انکار طرف مقابل تنظیم می‌شود و به جای مفاهمه، مخاصمه بر فضای آن حاکم است. این انگاره نقد آموزشی را می‌توان هم‌چون یگانه راهکاری دانست که بزرگان گفتمان قدیم ادبیات کودک توانستند برای جلوگیری از این تضاد بنیادین مطرح کنند.

پیش از هر چیز شاید پرداختن به امکان همین نقد آموزشی، چندان نابه‌جا نباشد. این انگاره از دو مشکل بنیادین رنج می‌برد و همین دو نقطه ضعف تئوریک،

بنیاد آن را زیر سؤال می‌برند.

مشکل نخست از آن جا ناشی می‌شود که در نقد آموزشی یکی از دو طرف، به هر حال بالاتر از دیگری فرض می‌شود. همان‌گونه که از عنوانی که به این انگاره نیز داده‌اند مشخص است، فضای حاکم بر این انگاره فضای آموزشی و این نیز انکارپذیر نیست که در آموزش جریان تبادل معنا یک سویه است و پایگان دو طرف نابرابر و از بالا به پایین تصویر می‌شود.

این عدم همپایگانی، جدای از آن که آیا می‌تواند به معنای برتری یک طرف بر طرف دیگر، در حکمی کلی باشد یا نه، کاملاً مبنای گفت‌وگو را به هم می‌ریزد. به این معنا که اصل اول یک گفت‌وگو، در معنای تخصصی‌اش، یک‌سان انگاشتن دو طرف گفت‌وگوست، وگرنه حاصل آن نه گفت‌وگو، بلکه نوعی نصیحت اندرز و در یک کلام آموزش است. به این ترتیب، انگاره نقد آموزشی به معنای حذف گفت‌وگوی عادلانه بین افراد و عوامل گفتمان است و طبیعی است که این حذف هم با اخلاق عمومی بحث تئوریک تضاد دارد و هم اغلب افراد، برای شنیدن نصیحت و یا فراگیری آموزش، همیشه شایق و داوطلب نیستند.

مشکل دوم این انگاره، در واقع محروم کردن گفت‌وگو از مباحث بنیادین و اصیل است.

آنگاه که ما نقدهای صریح و تند را فاقد ارزش بدانیم، سطح گفت‌وگوها به نوعی به مباحث روبنایی و جزئی محدود خواهد شد و افراد از نقدهای بنیان‌فکن و زیربنایی، به بهانه مچ‌گیری و انکارانگاری، نهی خواهند شد. در واقع نمی‌توان مرز میان نقد صریح و مچ‌گیرانه را با نقد بنیادین و تند مشخص کرد و نهی از نقد مچ‌گیرانه، خواه ناخواه طرد نقدهای بنیادین را نیز به دنبال خواهد داشت. خواسته یا ناخواسته، نبرد سنگین و مردانه از اصول دنیای تئوری است و نمی‌توان به بهانه تلطیف فضا، این نوع نقد را نکوهش کرد. بهترین راه حل، جدا کردن گزاره‌ها را گوینده و شخصیت مستقل دادن به گزاره‌هاست که به دلیل ویژگی‌هایی که برای گفتمان قدیم ادبیات کودک برشمرده‌ایم، امر محالی به

## از یک سو ادبیات کودک و تئوری ادبیات کودک، ادعای همخوانی با ادبیات بزرگسال را دارد و از سوی دیگر، مسائل و مشکلات این دو با هم تفاوت‌هایی بنیادین دارند. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نوعی سردرگمی و بلاتکلیفی در تعیین جایگاه تئوری ادبیات کودک از یک سو و تردید

### در مسائل مهم تئوری ادبیات کودک از سوی دیگر است

نظر می‌رسد. مگر آن که شیوه مقبولیت، مشروعیت و حتی روش در این گفتمان تحول یابد که در این صورت، شاهد گسست در این گفتمان و تولد گفتمانی جدید خواهیم بود.

ب) تضاد عمده دیگری که گفتمان قدیم ادبیات کودک، با حیطه کلی اخلاق عمومی بحث تئوریک دارد نیز در شیوه مقبولیت بخشی این گفتمان نهفته است. همان‌گونه که گفتیم، این شیوه مقبولیت بخشی، باعث ایجاد راه‌های ورود به گفتمان، خارج از خود گفتمان می‌شود. تضاد آن جا رخ می‌نماید که متوجه می‌شویم در این گفتمان، تخصص معنای خود را از دست می‌دهد و معیارهای بررسی میزان صلاحیت افراد برای اظهارنظر، از کف می‌رود. در گفتمانی مانند گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک ما با چیزی به نام تضارب آرا و رشد روبه‌رو نیستیم، زیرا در اساس، گزاره‌ها را نمی‌توان با یکدیگر مقایسه کرد. بدین معنا که چون گفت‌وگو میان گوینده‌ها شکل می‌گیرد و نه گزاره‌ها، رشد گزاره‌ها نیز معنایی نمی‌یابد. یک گزاره در این گفتمان، بر مبنای گزاره‌های دیگر شکل نمی‌گیرد و به جای منحنی رو به بالا در سیر گفت‌وگوهای درون گفتمانی، ما شاهد خطوط منقطع و متقاطع در این گفت‌وگو هستیم که در عین حال براساس گوینده یا صادرکننده و گزاره، هر گروه از گزاره‌ها از نقطه صفر آغاز به کار کرده‌اند.

شاید مقایسه گفتمانی بیمار مانند گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، با گفتمان سالمی هم‌چون گفتمان تئوری ادبی در معنایی کلی، مفید باشد. از لحاظ تاریخی، مبدا گفتمان تئوری ادبی را می‌توان کتاب بوطیقای ارسطو ذکر کرد. این کتاب و گزاره‌های تشکیل دهنده آن، پس از ارسطو بارها مورد گفت‌وگو و مباحثه قرار گرفتند تا روزی که ما شاهد به وجود آمدن مکتبی مانند فرمالیسم در نظریه ادبی بودیم.

گزاره‌های متعلق به مکتب فرمالیسم و یا هر گزاره دیگری در این گفتمان، نمی‌تواند از خلا و نیستی آغاز

کند. هر گزاره‌ای که در این گفتمان زاده می‌شود، در واقع نتیجه رویکرد یک عامل یا فرد در این گفتمان با مجموعی از گزاره‌های پیشین است. به همین دلیل نیز می‌توان سیر گزاره‌ها را بر محور تاریخیت در این گفتمان بازشناسی کرد و دیالوگ‌ها را به صورتی مصداقی، برجسته کرد؛ مگر آن جا که بنا بر نظر فوکو (و نه همه متفکران) گسستی در گفتمان روی داده باشد که در آن صورت هم کلاً تاریخ یک گفتمان پایان می‌پذیرد و گفتمان جدیدی آغاز به کار می‌کند. به‌هرحال، در گفتمانی سالم (بنا به حیطه اخلاق عمومی بحث تئوریک) رابطه گزاره‌ها با یکدیگر باید رابطه‌ای منطقی و سالم باشد که در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، شاهد چنین ویژگی‌ای نیستیم.

از سوی دیگر، تخصص کارشناسی نیز در این گفتمان در پرده‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. آن جا که معیار صدق و کذب گزاره، خارج از گزاره و در اعتبار گوینده جست‌وجو و یافت شود، دیگر نمی‌توان اعتبار افراد را از گزاره‌های شان استنباط کرد.

در یک کلام، در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، انگاره‌ای تحت عنوان «کارشناس تئوریک یا نظریه‌پرداز ادبیات کودک» معنایی نداشت. زیرا اعتبار کلام به جایگاه گوینده به عنوان نویسنده ادبیات کودک و یا دست‌اندرکار ادبیات کودک مربوط می‌شد و تئوری ادبیات کودک، فاقد شأن جداگانه و به تبع آن فاقد کارشناس و متخصص بود.

این ویژگی نیز اساساً با اخلاق عمومی تضاد دارد و چنان چه ما این حیطه را گفتمانی جداگانه بدانیم، به ناچار باید معیارهایی درون گفتمانی برای صدق و کذب، مقبولیت و یا اعتبار گزاره‌ها نیز طراحی کنیم.

### تضادهای درونی

۱) گفتیم که یکی از ابر روایت‌ها در گفتمان قدیم ادبیات کودک، این بود که ادبیات کودک جزوی از ادبیات به معنای عام آن است و باید برای این دسته از آثار نیز شأنی هم چون شأن ادبیات قائل شد. برای این که تضاد این گزاره باطل گفتمان از سویی و ابر روایت‌های دیگر از سوی دیگر مشخص شود، ناچاریم تبعات و چگونگی اعتقاد به این گزاره را کمی به بحث بگذاریم.

هنگامی که ما بیان می‌کنیم، ادبیات کودک حاوی «ادبیت» است و «اثری هنری» محسوب می‌شود، جدای از اعتباراتی که ممکن است به عنوان پیامد چنین مقامی برای آثار ادبیات کودک طلب کنیم، پیشاپیش پذیرفته‌ایم که شأنی تحت عنوان «ادبیت» یا «هنریت» وجود دارد که آثار مورد نظر ما نیز دارای آن شأن هستند. طبیعی است که بحث از این شأن و کیفیت آن، مستقیماً به «فلسفه» هنر مربوط می‌شود و در حیطه ادبیات کودک نیست، اما باید این نکته نیز مشخص شود که آیا تعریفی و کیفیتی برای «هنریت» و «ادبیت» می‌تواند فرض شود که در عین آن که ادبیات کودک را شامل می‌شود، تضادی نیز با اصول و وجود گفتمانی مستقل، تحت عنوان «گفتمان ادبیات کودک» نداشته باشد؛ از آن جا که مبحث ادبیت ادبیات کودک، از

محوری‌ترین مسائل در گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک محسوب می‌شد، شاید بازگشایی آن چندان نا به جا به نظر نرسد.

در این مورد، اولین نکته‌ای که باید بررسی کرد، این نکته است که آیا کودکانه و مخصوص کودک بودن آثار ادبیات کودک، امری پیشینی است یا پسینی؟ به بیان دیگر، آیا ابتدا اثری نوشته و سپس در مورد کودکانه بودن آن اظهار نظر می‌شود و یا آن که کودکانه بودن آثار ادبیات کودک، امری است که پیش از آن که متن نوشته شود، باید در ذهن نویسنده باشد. تا اثر، اثر کودک از آب در بیاید؟

این نکته به ظاهر بی ربط، نقش فراوانی در ایجاد آن چه من تضادی اساسی در گفتمان قدیم ادبیات کودک می‌نامیم ایفا می‌کند. برخی از بزرگان گفتمان قدیم و مشخصاً توران میرهادی، به گزینه اول معتقدند و سعی دارند «ادبیات» متون کودک را از این راه اثبات کنند. همان گونه که در مقاله مربوط به ایشان توضیح

دادم، میرهادی با قائل شدن به این نکته، آثار ادبی مربوط به کودک را به لحاظ ماهیت، همگون با آثار ادبی بزرگسال می‌داند و معتقد است اثر هنری، پس از آفرینش است که با توجه به ظرفیت‌هایش برای دسته‌ای از مخاطبان مفید شناخته می‌شود و ممکن است این مخاطبان، کودک و نوجوان باشند که در این صورت، این اثر در طبقه ادبیات کودک و نوجوان طبقه بندی می‌شود.

این نخستین راهی است که بزرگان گفتمان قدیم، برای توجیه ادبیات ادبیات کودک پیموده‌اند. همان گونه که در مقاله مذکور به تفصیل پرداخته‌ام، چنین راهی سرانجام به حذف فیزیکی گفتمان ادبیات کودک (در هر دو حوزه، یعنی خلق و نقد) خواهد انجامید، چرا که در صورت پسینی بودن قید کودک و نوجوان، در عبارت ادبیات کودک و نوجوان، هر گونه سیاستگذاری، تجویز و یا مستقل‌انگاری ادبیات کودک از ادبیات بزرگسال غیرممکن خواهد بود. به معنای دیگر، این قید هم چون عرضی تلقی خواهد شد که همانند آن می‌توان عبارتهایی هم چون «ادبیات کارگری، ادبیات کارمندی» و حتی در سطح مبتدل و مطالبه آمیزش «ادبیات اهالی منطقه تهرانپارس»، «ادبیات زنان باردار» و امثالهم را پیش کشید. در واقع چنین تلقی‌ای از ادبیات کودک، با وجود گفتمان و قسمت اعظمی از ابرروایت‌هایش متضاد است. در این صورت بحث از تعالی، استقلال دید کودکانه و نیز سیاستگذاری در مورد ادبیات کودک که در گفتمان قدیم، گویی وظیفه‌ای برای هر منتقدی تلقی می‌شد، عملاً غیر منطقی و ناموجه تلقی می‌شوند.

اما مسئله دیگر، تعریف «ادبیات» و «هنریت» به عنوان صفتی است که می‌تواند به متنی اطلاق شود. در یک طبقه بندی کلی می‌توان نظریات و مواضع مکاتب مختلف بر سر تعریف این صفت را به دو دسته تقسیم کرد. مسئله‌ای که من می‌خواهم بیان کنم، این است که نظریات ما در هر کدام از این دو دسته هم که قرار گیرند، به هر حال معتقد بودن به اطلاق صفت «ادبیات»

## آنگاه که ما نقدهای صریح و تند را فاقد ارزش بدانیم، سطح گفت و گوها به نوعی به مباحث روبنایی و جزئی محدود خواهد شد و افراد از نقدهای بنیان فکن و زیربنایی، به بهانه مچ گیری و انکارانگاری، نهی خواهند شد. نقد صریح و مچ گیرانه را با نقد بنیادین و تند مشخص کرد

برای «آثار ادبی کودک» با ابر روایت‌ها و کل گفتمان موجود تضاد خواهد داشت.

دسته اول این نظریات شامل دیدگاه‌هایی می‌شود که ادبیات را در فرامتن و به نوعی خواص «سوبژکتیو متن» می‌جوید. به این معنا که گاه این عامل را معطوف به حالات نگارنده و گاه حالات خواننده تعریف می‌کند.

ما چنان چه قائل به تعریفی از این دست باشیم، آن‌گاه برای اثبات ادبیات آثار ادبی کودک باید به جست و جوی ویژگی مشترکی میان این آثار و ادبیات به معنای عامش در لایه سوبژکتیو متون باشیم. اما ویژگی‌های دیگر این گفتمان، آن چنان نویسنده را در خلق اثر محدود می‌کنند که عملاً همان گونه که نادر ابراهیمی هم به خوبی نشان داده، جریان آفرینش در این فرآیند، تا حد ممکن کانالیزه و محدود باقی می‌ماند. نویسنده کودک در انتخاب مضمون، انتخاب زمان، انتخاب راه‌های خیال‌انگیزی و حتی انتخاب زبان به عنوان شناسنامه متن، به شدت محدود و دایره امکاناتش تا حد ممکن بسته است. پس بحث از آفرینش هنری، به معنایی که در بالا ذکر کردیم، در ادبیات کودک با اصول مطروحه در گفتمان عمیقاً تضاد دارد. از سویی قائل بودن به تعریف ادبیات برای یک متن با التفات به فرآیند خوانش، در واقع تن دادن به نوعی آنارشسیسم و عدم مرزبندی است که نه تنها با ایجاد گفتمانی به نام گفتمان تئوری ادبیات کودک تضاد دارد، بلکه کلاً مبنای نقد ادبی و تئوری ادبی و فلسفه هنر را به چالش می‌کشد. تنها راهی که باقی می‌ماند، ایزکتیو دانستن ادبیات است. به این معنا که متونی را که از ویژگی‌های خاصی برخوردارند، شامل صفت ادبیات بدانیم. این ویژگی‌های ایزکتیو می‌تواند دایره خاصی از مضامین، نوعی خاصی از زبان و امثالهم باشد. شاید در نظر اول، این گزینه سازگارترین گزینه با دستگاه گفتمانی مذکور باشد، اما در این صورت باز هم تضادی دیگر رخ می‌نمایند و آن تضادی است که بین این ابرروایت و ابر روایت صداقت نویسنده به وجود می‌آید.

وقتی ما ادبیات را در ویژگی‌های ایزکتیو بدانیم، آن گاه دیگر نمی‌توان صداقت نویسنده را که قطعاً عاملی سوبژکتیو در متن است، به عنوان معیاری برای بررسی متن بدانیم. درحالی که همان گونه که خاطر نشان کردیم، این عامل به عنوان یکی از ابرروایت‌ها در گفتمان ادبیات کودک مطرح می‌شود و در دیدگاه‌های تمام آنانی که نظریاتشان را بررسی کردیم، پیوسته تکرار می‌شود.

به هر حال، این ابر روایت همان گونه که در مقاله پیشین هم گفتیم، به نظر می‌رسد که مستقیماً تحت تأثیر شرایط اجتماعی، تا بدین حد در این گفتمان جایگاه پیدا کرده است و تناسب چندانی با شرایط و ویژگی‌های دیگر این گفتمان ندارد.

۲) تضاد دیگری که همین ابر روایت در این گفتمان می‌آفریند، تضاد این ابر روایت با محکومیت ادبیات سفارشی است. آن گاه که ادبیات هم چون متونی که در ویژگی‌هایی ایزکتیو مشترکند، ارزیابی شود، دیگر

نمی‌توان ادبیات سفارشی، ادبیات آموزشی و امثالهم را از دایره ادبیات خارج دانست. در این صورت محکومیت ادبیات سفارشی و تقبیح نهادهای قدرتمند، به علت ابزاری کردن ادبیات کودک، بی معنا و نا موجه جلوه می‌کند. این نکته نیز یکی از این تضادهایی است که در ابر روایت‌های گفتمان قدیم وجود دارد.

۳) تضاد سوم و آخرینی که در این مقاله فرصت صحبت از آن وجود دارد نیز یکی از تضادهای بنیادین در گفتمان قدیم است. در گفتمان قدیم از یک سو باید به نویسنده تکلیف می‌شد که کودک را به استقلال بشناسد، برای دنیای او احترام قائل شود و دنیای او و قوانین حاکم بر آن را در اثر خود جاری سازد و از سوی دیگر به او تکلیف می‌شد که با خواننده خود که طبیعتاً کودک و نوجوان است، با صداقت برخورد کند، از تصنع بپرهیزد و در یک کلام در اثر خود، آفرینش هنری داشته باشد. آن گاه که ما این دو گزاره را مقابل هم قرار می‌دهیم، تضاد آن چنان روشن است که حتی اعتقاد داشتن به این هر دو ممکن است خنده دار به نظر برسد، اما واقعیت این است که در گفتمان قدیم، هر دو گزاره‌ها جزو ابر روایت‌ها بوده‌اند. مشخص نیست اگر کودک دارای جهانی مستقل با قوانینی متفاوت است، چگونه نویسنده بزرگسال می‌تواند دیالوگی در این فضا با وی داشته باشد و در عین حال صادقانه و در فرآیند خلق هنری با کودک صحبت کند؟

در گفتمان قدیم این نکته لاینحل می‌ماند که در صورت دوگانه بودن جهان کودک و جهان بزرگسال، عنصر صداقت چگونه می‌تواند در آثار ادبی مخصوص کودک (که توسط بزرگسالان خلق شده) وجود داشته باشد. واقعیت این است که نمی‌توان به هر دو این گزاره‌ها معتقد بود و این اتفاق تنها می‌تواند در گفتمانی رخ دهد که از نظم به معنای دقیق آن تهی باشد؛ گفتمانی چنان پراکنده که حتی انسجام در دیدگاه‌های یک فرد در یک مقطع زمانی نیز مهم نباشد و هر فرد جدا از آن چه نظم و انضباط در صدور گزاره خواننده می‌شود، به این کار بپردازد. به بیان دیگر، این اتفاق

فقط می‌تواند در گفتمانی رخ دهد که در آن گزاره‌ها اهمیت چندانی نداشته باشد (و این آیا به معنای فروپاشی گفتمان نیست؟)

### کمیودها

آن چه در این جا و تحت عنوان کمیودهای گفتمانی قدیم تئوری ادبیات کودک بررسی می‌شود، به کمیودهای ذاتی این گفتمان مربوط است. بدین معنا که علاوه بر امکانات بالقوه‌ای که در گفتمان قدیم وجود داشت و هیچ گاه به فعلیت نرسید، این گفتمان کمیودهای بالقوه فراوانی نیز داشت که در این جا به بررسی کاملاً اجمالی برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱- در گفتمان قدیم اولین کمیودی که رخ می‌نماید، جامع و مانع نبودن گفتمان است. از آن جا که راه‌های ورود به این گفتمان، خارج از گفتمان بود و از سویی دیگر اعتبار گزاره‌ها نیز به مباحثی بیرون از مرزهای موضوع گفتمان مربوط می‌شد، گهگاه موضوعاتی مورد بحث قرار می‌گرفتند که به موضوع گفتمان، یعنی تئوری و نقد ادبیات کودک، به هیچ وجه مربوط نبودند.

به عبارت دیگر گفتمان تعریف مشخص، دقیق و مانع و جامعی نداشت و درست به همین دلیل، از لحاظ نظری می‌شد در موقعیت و وجودش همواره تردید کرد. ۲- کمیود دیگر، نبود بحث‌های مبنایی یعنی عدم وجود فلسفه معنای نقد، در این گفتمان است. شاید در نظر اول این یکی از کمیودهای فعلی گفتمان به نظر برسد. اما واقعیت این است که به دلیل ویژگی‌های آن گفتمان اساساً گزاره‌ها نیازی به مبنای فکری برای صدق و کذب خود نمی‌دیدند و به همین دلیل اکثراً مبنای گزاره‌ها مبهم، پوشیده و یا دلخواهی بود.

(به غیر از موارد معدود مانند نادر ابراهیمی). این به علت سیستم صدق و کذبی است که بر این گفتمان حاکم بود و باز هم باید گفت که اساساً چنین سیستم صدق و کذبی جز انبوه بی‌نظمی از گزاره‌های انباشت شده، بدون الزام ربط منطقی با هم، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

۳- گفتمانی که این گفتمان در موارد متعدد، برای حفظ خود به منابع بیرونی متکی بود و در واقع مواضع حیاتی گفتمان (راه‌های ورود، سیستم صدق و کذب و مشروعیت) خارج از گفتمان بود. این باعث شد که گفتمان به نوعی وابسته به گفتمان‌های هم ارز (مشخصاً گفتمان خلق ادبیات کودک) باشد و این باعث می‌شود که باز هم ماهیت این گفتمان در معرض خطری همیشگی باشد. به صورت بالقوه این گفتمان می‌توانست در هر لحظه دچار انفجاری بیرونی شود و فرو پاشد. این فروپاشی نه تنها هیچ انگیزه تئوریک نداشت، بلکه شاید عاملی اساساً غیر فرهنگی بود.

۴- کمیود دیگر به عدم وجود روش مربوط می‌شود. همان گونه که در مقاله پیشین اشاره کردم، این تبیین نکردن روش را نباید ناشی از اهمال یا فراموشکاری عوامل گفتمان دانست، بلکه این موضوع باز هم در سیستم صدق و کذب و مشروعیت در این گفتمان ریشه دارد. البته طبیعی است که نمی‌توان از

فقدان مطلق روش در یک گزاره سخن گفت. بدیهی است که آن چه من به آن اشاره می‌کنم، بی اهمیت تلقی کردن روش در این گفتمان و حاشیه‌ای پنداشتن این موضوع است.

۵- و بالاخره کمیود پایانی را می‌توان تحت عنوان «ایستایی و عدم پویایی» گفتمان قدیم نام‌گذاری کرد و این بدان معناست که چون در این گفتمان ابر روایت‌ها تا حد ممکن جزئی و مصداقی تعیین شده‌اند، میزان انعطاف در گفتمان به حداقل رسیده است.

همان گونه که دیدیم، متناظر با اکثر مسائل بنیادین ادبیات کودک، در این گفتمان ابر روایت‌هایی وجود دارند که عدول از آن‌ها تا حدود زیادی باعث اخراج از گفتمان می‌شود و این باعث می‌شود که میزان انعطاف در این گفتمان پایین بیاید. بدین ترتیب نوآوری و ابتکار در این گفتمان به حداقل و همگونی و همانندی در دیدگاه‌های مختلف به حداکثر می‌رسد.

ما در طول این سلسله مقالات نیز شاهد بودیم که غیر از مسائل بیرونی گفتمانی، مانند خطوط ایدئولوژیک، کم‌تر تفاوتی بین دیدگاه‌هایی که شاید نماینده جناح‌های مختلف و متضاد در ادبیات کودک بودند، مشاهده شد. این امر ناشی از آن است که انعطاف در این گفتمان تقریباً وجود ندارد و این نیز امری اثبات شده است که رابطه انعطاف و شکنندگی، در هر مورد رابطه‌ای معکوس است.

### میراث

اکنون می‌توان به این بحث پرداخت که برای نسلی که اکنون می‌کوشد در حیطه تئوری ادبیات کودک به فعالیت بپردازد، نسل گذشته چه میراث و دستاوردهایی باقی گذاشته است. نگارنده به عنوان یکی از نمایندگان نسل جوان این حیطه و پس از مطالعه صدها صفحه مباحث تئوریک نسل گذشته، به این نتیجه رسیده است که گفتمان قدیم ادبیات کودک و تلاش‌هایی که در این حیطه در طول نزدیک به نیم قرن انجام گرفته، جز عبرت و درس‌آموزی در باب اشتباهات و کج روی‌ها، دستاورد دیگری برای این نسل نداشته است. به غیر از یکی دو مورد (از جمله کتاب محمود کیانوش، در باب شعر کودک و چند مورد جزئی دیگر) آن چه به عنوان اسناد تئوری ادبیات کودک ما وجود دارد، بیشتر به اظهار نظرهایی پراکنده و شخصی شبیه است تا مباحثی تئوریک.

بنا به آن چه گفتیم، تا پیش از آغاز دهه هفتاد (به عنوان بازه زمانی مرحله اول سلسله مقالات حاضر)، گفتمان تئوری ادبیات کودک جز موجودی ناقص الخلقه و نامتناسب چیز دیگری به نظر نمی‌رسد. پرداختن به علل این مسئله، در حوزه کار این حقیر نیست و متفکری دیرینه شناس و تبار شناس به معنای دقیق کلمه را می‌طلبد.

آن چه برای نگارنده هدف بود، بازشناسی سیر مباحث تئوریک در باب ادبیات کودک بود که متأسفانه به نتایجی متأثر کننده انجامید. اما به هر حال، اعتقاد نگارنده بر این است که نسل جدید باید راه را دوباره و از صفر آغاز کند و بررسی این نکته را که آیا نسل جدید

توانسته و یا توان آن را دارد که از انجام این مهم برآید، به مقالات بعدی موکول می‌کنیم.

### و فروپاشی...

طبیعی است که پیش از بررسی تئوری ادبیات کودک پس از دهه هفتاد، نمی‌توان ایجاد گسست در گفتمان تئوری ادبیات کودک و طبیعتاً فروپاشی گفتمان قدیم را از لحاظ علمی تأیید کرد. در این جا سعی خواهیم کرد ابتدا معنای فروپاشی را توضیح دهیم و سپس عواملی را که می‌تواند باعث فروپاشی، گفتمان قدیم شود، اجمالاً بیان کنیم.

فروپاشی یک گفتمان، به معنای از بین رفتن مباحث پیرامون موضوع گفتمان نیست (اگرچه ممکن است در اثر فروپاشی یک گفتمان چنین اتفاقی نیز رخ دهد). در ضمن به معنای بی‌اعتبار شدن بزرگان گفتمان نیز نیست. فروپاشی یک گفتمان یا به عبارت بهتر گسست در یک گفتمان، به معنای تغییر ذاتیات گفتمان تا به حدی است که ماهیت گفتمان عوض شود. می‌توان مفهوم فروپاشی گفتمان را در عبارت تغییر قواعدبازی در یک حیطه نیز توضیح داد.

به این ترتیب در مورد فروپاشی گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک، نباید به دنبال سلب اعتبار از افراد یا افزایش یا کاهش میزان بحث در مورد آن باشیم. ما باید بررسی کنیم که آیا قواعد صدور گزاره در مورد نظریه ادبیات کودک تغییر یافته است یا نه؟ آیا هنوز هم ما شاهد اهلام در روش یا مشروعیت به شیوه سابق و مذکور در باب نظریه ادبیات کودک هستیم یا نه و مباحثی از این قبیل.

پیش از آن که به بررسی عوامل فروپاشی احتمالی گفتمان قدیم بپردازیم، باید خاطر نشان کرد که فروپاشی یک گفتمان از دو طریق ممکن است یا این فروپاشی از بیرون گفتمان به آن تحمیل می‌شود و یا این که در درون گفتمان شرایطی فراهم می‌آید که گفتمان ناچار به تغییر ماهوی و اصلاح خود می‌شود. در مورد گفتمان قدیم تئوری ادبیات کودک باید گفت که این گفتمان استعداد هر دو نوع فروپاشی را در خود دارد. از سویی پس از آغاز دهه هفتاد، جامعه به عنوان زمینه این گفتمان، تحولات فراوانی را از لحاظ تقسیم قدرت، مناسبات مشروعیت و... تجربه کرد و از سوی دیگر در دنیای تئوریک ادبی نیز تحولات بی شماری آغاز شد که فضای نظریه را در جامعه کاملاً دگرگون ساخت. بنابراین طبیعی است که این گفتمان، نیز همسو با دیگر گفتمان‌ها دچار تحول شود و گسستی در آن روی دهد. از سوی دیگر، تضادهایی هم که در همین مقاله به آن اشاره کردیم می‌تواند جداً موجودیت آن را به خطر بیندازد و کمیودهای ذاتی آن نیز می‌تواند زمینه را برای فروپاشی فراهم سازد.

به هر حال هرگونه پیش داوری در این مورد چندان علمی به نظر نمی‌رسد و پس از بررسی در مورد تازه‌واردان به این حیطه و شرایط گفتمان پس از آغاز دهه هفتاد (که در واقع موضوع سری دوم این مقالات)، داوری در این باب معقول و مستند جلوه خواهد کرد.